

زین روش بر اوج انور می روی

منبع: سایت صدانت، روز جمعه، مورخ: ۹۵/۴/۱۸

حدوداً یک و نیم ماه پیش مطلبی در نقد کتاب «شعاع شمس»، گفتگوی کریم فیضی با دکتر غلامحسین دینانی منتشر کردم که واکنش های متفاوت و متنوعی را در پی داشت^۱. برخی از مخاطبان آنرا پسندیدند و موجه و رهگشا انگاشتند، برخی نیز آنرا پسندیدند و در آن نوعی کم انصافی و تندی را سراغ گرفتند؛ تا جایی که دیدم، یک مقاله نیز در نقد آن مطلب منتشر شد. علاوه بر این، افراد متعددی از طریق پیام های فیس بوکی، تلگرامی و ایمیل، ملاحظات خود درباره این نوشته را برایم نوشتند. سطور پیش رو رادر مقام پاسخ به دوستان و عزیزانی که چرایی انتشار این متن از سوی من را پرسیده و سراغ گرفته اند، می نویسم. امیدوارم، از این طریق، انگیزه های صرفاً معرفتی ام در انتشار نقد اثر «شعاع شمس»، آشکار گردد.

روزگاری که ایران بودم، کتابهای متعددی از دکتر دینانی را خوانده و از آنها بهره مند گشتم؛ آثاری چون «نیایش فیلسوف»، «شعاع اندیشه و شهود در فلسفه اسلامی»، «ماجرای فکر فلسفی در اسلام» و «دفتر عقل و آیت عشق». در قیاس با دست کم برخی از آثار ۱۰-۱۵ سال اخیر دینانی، به نظرم کتابهای فوق، از نظم و نسق بیشتری برخوردار بوده و برای مخاطب بیشتر قابل استفاده اند. اما آثاری چون «شعاع شمس»، متأسفانه از لونی دیگرند و چنانکه در نوشته خود به برخی از آن موارد اشاره کردم، ایرادات و اشکالهای جدی و متعددی دارند. مرادم از ذکر این نکته این است که خدای ناکرده، مسئله شخصی با دکتر دینانی ندارم؛ انصاف علمی اقتضا می کند که کارنامه علمی فلانی و بهمانی، به نحو جامع الاطراف و سازوار بررسی گردد. بر همین سیاق، در مواجهه با آثار ایشان، به قدر طاقت بشری کوشیده ام جانب عدالت و انصاف را فرو نهم.

برخی از دوستان در مقام نقد مطلب من نوشته اند چه اشکالی دارد که کسی درباره مولوی و آثارش نه به نحو تخصصی، بلکه به نحو عام سخن بگوید تا مخاطبان بیشتری از آن بهره ببرند؛ نه فقط ادیبان و مولوی پژوهان و عرفان پژوهان. این سخن علی الاصول موجه و رهگشاست. در این راستا، مرحوم زرین کوب در حوزه مولوی پژوهی، آثاری با سطوح گوناگون منتشر کرده است؛ «پله پله تا ملاقات خدا»، که اثری است خواندنی و معرفت بخش با نثری دل انگیز، مخاطب عام دارد و روی سخنش با تمام علاقه مندان به تاریخ ادبیات و عرفان ایران زمین است. علاوه بر این، زرین کوب «سرنی» و «بحر در کوزه» را هم نوشته، که آثاری تخصصی درباره «مثنوی» است. مرحوم فروزانفر نیز «شرح مثنوی شریف» را برای آشنایان با عرفان مولوی و زمینه و زمانه سرایش این اثر جاودانه نگاشته، نه برای کسانی که در بدایت طریق و «عطشان بحر معنوی» اند و می خواهند «فرجه ای در جزیره مثنوی کنند». از سوی دیگر، «شرح جامع مثنوی»، نوشته کریم زمانی در هفت مجلد، مخاطب عام هم دارد و به کار کسانی که آشنایی چندانی با «مثنوی» ندارند هم می آید.

غرض از برشمردن موارد فوق، تاکید بر آثار متنوع و رنگارنگ با مخاطبان گوناگون است که در عرصه مولوی پژوهی در دهه های اخیر منتشر شده، کتابهایی که در جای خود بسیار مؤثر بوده و کثیری از ایرانیان را با این سفر معنوی- ادبی بی نظیر مانوس کرده است. لازمه این سخن این است که به سهولت می توان میان سطوح مختلف آثار منتشر شده در حوزه مولوی پژوهی تفکیک کرد، آثار محققانه ای که به کار مخاطبان مختلف، با پیشینه های معرفتی گوناگون می آید. نقد جدی من بر اثر «شعاع شمس» این

1. <http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/439.pdf>

نیست که چرا روی سخن آن با عموم است نه با متخصصان این عرصه، که در جای خود انتشار آثار عمومی رهگشا و مفید است؛ بلکه ناظر به خطاهای متعددی است که در این اثر راه پیدا کرده است. انتشار اثری با مخاطب عام، پدید آورنده اثر را از تحقیق و تتبع و متقن سخن گفتن بی نیاز نمی کند. نوشتن اینکه «لابد عثمان نوازنده ای بوده»، متناسب با شان یک کتاب با مخاطب عام نیست؛ با قدری تحقیق می شد دریافت که «شرف الدین عثمان» نوازنده رباب در عصر مولانا بوده و آنرا در «شعاع شمس» گنجانند. از این مهمتر، در صفحات متعددی از این اثر دو جلدی، نکاتی درباره فلسفه غرب، فلسفه تحلیلی و فیلسوفانی چون هگل و هایدگر و ویتگنشتاین ذکر شده که عموماً ناموجه، باطل و رهن است و به جای راهنمایی، مخاطب را چاه نمایی کرده است. به عنوان کسی که سالهاست در این حوزه کار تخصصی کرده و آثار متعددی منتشر کرده، با خواندن این فقرات از «شعاع شمس» متأسف شدم؛ من اگر جای دکتر دینانی بودم، «شعاع شمس» را با کیفیت کنونی تجدید چاپ نمی کردم و حتما در آن دست می بردم و بخش هایی از آنرا بازنویسی می کردم. سخن گفتن با مخاطب عام، مجوزی برای نادقیق و غیر موجه سخن گفتن به صاحب اثر نمی دهد.

ایامی که دوم دبیرستان بودم، معلم عربی ای داشتیم که این تعبیر مشهور عربی را ابتدائاً از او شنیدم: «من صَنَّفَ فقد استهدف». کسی که اثری را تصنیف می کند و آنرا در منظر و مرئای دیگران قرار میدهد، خویشتن را در معرض نقد قرار داده است. سرّ پرداختن من به این اثر غلامحسین دینانی، جدی گرفتن مقوله نقد است. اگر من مؤلف بدانم که چشמהایی، اثرمنتشر شده را رصد می کنند و آنرا به دقت می خوانند و عند اللزوم نقدهای علمی محکمی منتشر می کنند، در انتشار آنها دقت بیشتری می ورزم. تا جایی که می دانم، آثار دکتر دینانی، یا به تعبیر برخی از ارادتمندان ایشان حکیم دینانی، به نحو اغلبی، تا کنون از نعمت بازخوانی انتقادی جدی محروم بوده اند؛ امری که به نظرم ضروری و حیاتی می نماید و خدمتی است به جامعه فرهنگی و علمی ما. امیدوارم انتشار آن نقد و این نوشتار، فتح بابی در این میان باشد:

زین روش بر اوج انور می روی

ای برادر گر بر آذر می روی